

زندگی‌نامه

چندین هزار نفر از جوانان بیرومند تهران با زنی و آ که زیر توده های بزرگ گل‌های ژوبلا اما غم انگیز و کم طراوت پاییز پنهان شده بود با چشمان اشکبار بدوش می‌کشتیدند. در زیر این ایوبه گل کالد سرد یک قهرمان بیروغ و پرافتخار بسوی آرامگاه ابدی خود میرفت حال آنکه روح پادشاهی وند و جاویدان خواهد ماند.



مراسم تشییع مرحوم منوچهر مهران

تنها آن زن که وقتی در اوایل دهه ۲۰ با نام «م-فضیلت» مطلب می‌نوشت نمی‌دانستیم که مؤنث است و در جامعه مذکرسالار آن سال‌ها با چه جسارتی به میدان آمده‌است. منوچهر به عنوان یک قهرمان چند رشته‌ای و چند وجهی، یک نسل را چه از لحاظ آموزشی و چه از منظر پرورشی به آسمان برد اما خود در جوانی خاموش شد و فرمان بزرگترین کلوپ قهرمان‌پروری ایران را به همسرش سپرد. همسری از خانواده اشراف و نجبا که به بهترین وجه از پس باشگاهداری و روزنامه‌نویسی درآمد و بعد از کوچیدن اجباری‌اش به اروپا بعد از شکست مصدق، دیگر تمام امور باشگاهداری و ژورنالیسم ورزشی ایران به صورت مونوپول در اختیار مردان قرار گرفت و تا دهه هفتاد – یعنی تا نیم‌قرن بعد از خانم فضیلت- هیچ زنی در هیچ تحریریه ورزشی و پشت هیچ میز ریاست باشگاهی جسارت حضور پیدا نکرد. بانوی ورزشی نویس ایرانی پس از مرگ همسرش منوچهر مهران در سال سیاه ۱۳۲۶ در جایگاه مدیر باشگاه نیرو و راستی نشست و مجله فرهنگی - ورزشی نیرو و راستی را تا ۱۳۳۰ منتشر کرد. او در نخستین شماره این مجله که در تیرماه ۱۳۲۲ منتشر شد با نام مستعار «م- فضیلت» مقاله‌ای با نام «میان صفحات تاریخ» به‌چاپ رساند که ترجمه و تلخیصی از روایت هرودوت از جشن‌های المپیا بود. نیرو و راستی کلویی بود که بسیاری از قهرمانان بنام ایران در المپیک‌های لندن (۱۹۴۸) و هلسینکی (۱۹۵۲) و نیز اولین نسل نویسندگان استخوان‌دار ورزشی ایران از زیر شنل آن درآمدند. منیر به عنوان نخستین باشگاهدار مؤنث ایران و اولین سردبیر زن یک نشریه تمام ورزشی هنگامی که در غربت مکانی و زمانی‌اش در دوم آذرماه سال ۱۳۸۳ در پاریس درگذشت اینجا هیچکس از مرگش خبردار نشد. زنی که گاهی به چاپ‌های سیزدهم و چهاردهم می‌رسید و در چنان زمانه بی‌کتابی، نسل‌هایی را عاقبت به خیر می‌کرد. زنی آرمان طلب که در کودتای مرداد ۱۳۳۲ وقتی دفتر نشریه و باشگاه‌اش را در آتش دید چاره‌ای جز مهاجرت نداشت. باشگاهی که محل منازعه شاه‌دوستان و مصدقی‌ها بود و این رودررویی، مهم‌ترین تقابل سیاسی در تاریخ ورزش ایران محسوب می‌شود. غیر از تماشای به آتش کشیدن نیرو و راستی در کوچه آسیدهاشم خیابان شاه‌آباد طهران، مصائب زنی که ۷۰ سال پیش از فضیلت‌های ورزش نوشت از حد گذشته بود اما از رنج را نیز بخشی از رستگاری بشری می‌دید. مجله نیرو و راستی اولین نشریه‌ای بود که به المپیک خبرنگار فرستاد. در آن سال‌های بسته بعد از بازگشت کاروان ایران از المپیک ۱۹۵۲ هلسینکی اما حتی انتقادات نرم منیرخانم هم برای مدیران ورزش مملکت قابل تحمل نبود. حتی تمجیدش از امیل زاتوپک اسطوره دوومیدانی از چکسلواکی را هم بهانه کردند تا تحقیرش کنند اما منیر در برابر این کج‌فهمی‌ها فقط لب‌بند می‌زد. لب‌بندی به زیبایی زندگی و مدارا. او بعد از مرگ منوچهر که در پاییز سال ۱۳۲۶ خرقة تهی کرد و در جوانی از دست رفت نه تنها در حوزه رسانه و باشگاهداری و ترجمه که برای به دندان گرفتن کودکانش هم هیچ کم نگذاشت. راه مردش که همانا فرهنگ‌سازی موازی با قهرمان‌پروری در ورزش و جامعه بود را به پیش برد و به وصیت شوهرش که باشگاهش، نشریه‌اش و دو فرزندش (فیروز و فیروزه) را به او سپرده بود به خوبی عمل کرد. بعد از حمله وحشیانه ارادل به کلوپ‌اش در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دست بچه‌هایش را گرفت و همراه با آنها به شمرن پناه برد و دیگر دلش نیامد فعالیت‌های اتوپایی باشگاه بزرگ دهه بیست را از سر گیرد. او دست دو یادگار همسرش را گرفت و به پاریس رفت و حالا از خواهرزاده‌های منوچهر مهران وقتی خبر می‌گیرم، می‌گویند که فیروز پسر مهران که برای ادامه تحصیل به آمریکا رفته بود هم عین پدرش در یک

سانحه اتومبیل در جوانی درگذشته است و دخترش فیروزه به بزرگ‌ترین مدارج علمی آلمان رسیده است. حالا زنی که بالای نعش شوهرش می‌گفت «من گریه نمی‌کنم چون گریه علامت ضعف است» در مرگ پسر جوانش چنان تکیده و تهی شد که انگار از پاییزی ابدی برخاسته است. تشییع جنازه پرشکوه منوچهر نشان داد که او چه هواخواهانی در جامعه پیدا کرده است. مراسم عزای او را تنها می‌توان با تشییع سیدحسن رزاز در سال ۱۳۲۰ و به خاک سپاری تختی در دهه چهل و ناصر حجازی در دهه هشتاد قیاس کرد که می‌تواند نشانگر چیزی مثل آخرین بدرقه مردم با او باشد. بیش از بیست هزار آدم گریان صبح نوزدهم آذر ۱۳۲۶ تابوت او را روی دوش خود تا آرامگاه ظهیرالدوله حمل کردند. مرد مشهدی متولد ۱۲۹۱ در هشت رشته فوتبال، دوومیدانی، اسکی، ژیمناستیک، کوهنوردی، غارنوردی و شیرجه از مفاخر و نخبان این سرزمین بود و قلم‌زنی‌اش با توجه به تکنیک‌ها و دانستگی‌های آن روزگار، بدیل نداشت. یک معلم ورزشی بی‌نهایت دلسوز که هنوز تماشای عکس تیم فوتبال مدرسه فردوسی‌اش در مشهد (بهمن ۱۳۱۴) در حالی که شق و رق کنارشان ایستاده و روی پیراهن بچه‌ها علامت بزرگ «فروهر» رنگ شده است، دیدن دارد. او دو سال پیش از حمله نیروهای متفقین به ایران به عضویت حزب پیکار درآمد و باشگاه پیکار را تأسیس کرد اما یکسال بعد فهمید که کلوپ او نباید زیر سلطه هیچ حزبی باشد و به سرعت باشگاه نیرو و راستی را تأسیس کرد. هنگامی که متوجه شد هیچ کلویی بدون داشتن رسانه موفق نمی‌شود نشریه نیرو و راستی را منتشر کرد که در شناسه‌اش نوشته شده بود: «مجله هفتگی. مدیرمسئول منوچهر مهران. سردبیر منیر مهران. هر هفته چهارشنبه‌ها منتشر می‌شود. اشتراک سی شماره ۱۵۰ ریال و تک شماره ۶ ریال. جای اداره: تهران شاه‌آباد. کوچه سیدهاشم. تلفن ۴۸۰۸.» مکان نشریه و باشگاه همان ساختمان سه طبقه‌ای بود که از پدر ممتول منیرخانم رسیده بود. طبقه اول مختص هالترسیت‌ها و پرورش‌اندام‌ها، در سالن‌اش بوکسورها، بسکتبالچی‌ها و والیبالیچی‌ها ورچه وورچه می‌کردند. طبقه دوم برای فعالیت بینگ‌پنگ‌بازها بود و در طبقه سوم آپارتمان، خانواده مهران‌ها با بچه‌ها اسکان داشتند. زاییده چنین دلسوزی و پشتکاری در آنجا نمود یافت که ۱۷ نفر از مجموع ۳۵ عضو کاروان ایران در اولین المپیک (لندن ۱۹۴۸) متعلق به کلوپ او بود (حدود ۵۰ درصد). منوچهر که نام‌خانوادگی‌اش را از «شه‌پور» به مهران برگردانده بود در بعد از ظهر یک پنجشنبه پاییزی قلبش از حرکت ایستاد. منیرخانم چشمش خیس نبود: «شاید اکنون شما تعجب کنید از اینکه من با کمال استقامت در مقابل جنازه همسر محبوبم سخن می‌گویم اما من درس این شجاعت و شهامت را در هفت سال زندگی با این مرد بزرگ آموخته‌ام. سعی می‌کنم در مقابل این مصیبت بزرگ اشک نریزم زیرا همسر از دست رفته من معتقد بود که اشک نشانه شکست و بدبختی است حال آنکه یک انسان بالاراده هرگز نباید برابر حوادث ضعف نشان دهد. من از همه شما جوانان پاک و شجاع انتظار دارم که در زندگی همانند مربی از دست رفته خویش، شجاع و اهل کار و فعالیت باشید. در آرزوهای بر باد رفته مهران، نقشه‌ها و اهداف بزرگی برای خدمت به جوانان ایران وجود داشت که زندگی آنها را فرو ریخت اما امیدوارم عزم و اراده شما این اهداف را دنبال کند و من نیز امید دارم با ادامه و انتشار مجله نیرو و راستی و برقراری باشگاه بتوانم تا حد امکان منویات خاطر این رادمرد شریف را برآورم.» نشریه نیرو و راستی – ویژه‌نامه درگذشت زنده‌یاد منوچهر مهران در آذر ماه ۱۳۲۶ نوشت: «سخنان بانو مهران جمعیت حاضر را به شدت تحت‌تاثیر قرار داد. چنان که صدای گریه و اشک لحظه‌ای قطع نشد.» به نوشته جراید

«پیکر مهران رأس ساعت ۱۰ صبح از باشگاه نیرو و راستی به حرکت درآمد. سیل انبوه جمعیت که سرتاسر خیابان شاه‌آباد و میدان بهارستان را فرا گرفته بود تابوت مهران را در آغوش فشرده بود». نشریه نیرو و راستی در شب هفت او تیتیر زد «او به مانند یک قهرمان شهید از دنیا رفت» و در ادامه نوشت: «جنازه مهران در میان بیست هزار نفر از مردم که از اول میدان بهارستان تا چهارراه سرچشمه تجمع کرده بودند، حمل می‌شد و به هیچ وجه مشایعین مایل نبودند جنازه توسط اتومبیل حمل شود. بالاخره با اصرار زیاد از سرچشمه در ماشین گذاشته شد و برای شستشو به مسگرآباد برده شد.»

منیرخانم در شب هفتش گفت: «در سفر آخر کاروان نیرو و راستی به ترکیه، بیماری قلبی مهران تشدید شد و چند تن از طبیبان در ترکیه او را معاینه کردند ولی این سفر مسئولیت‌های فراوان برای او ایجاد کرده بود و او می‌بایست سربلند از آنها به وطن بازمی‌گشت. پس از بازگشت، منوچهر به شدت بیمار بود و طی دو ماه تنها یکبار برای همراهی کاروان ورزشی از منزل خارج شد و هفته‌های آخر شرایط دشواری را سپری کرد. کاش می‌بودید و می‌دیدید که در بحبوحه مرضی و شدت هذیان، مدام می‌گفت مجله تعطیل نشود؟ ساخت سالن زمستانی از کار نیفتد؟ ورزشکاران نکند مشغول ورزش نباشند؟ او راجع به یکی دونفر از ورزشکارانش که به مراقبت طبی نیاز داشتند به من توصیه می‌کرد که آنها ضعیف هستند و باید مواظب‌شان باشم…»

مهران لوگوی باشگاهش را چنان دوست می‌داشت که منیر تصمیم گرفت آن طرح را روی سنگ مزار شوی خود حکاکی کند. او در مقاله‌ای که ۶ روز پس از درگذشت همسرش منتشر کرد نوشت: «شاید شما را متعجب کند اگر بگویم این همسر مهربان و مرد جدی و فعال، هر هفته لااقل دو الی سه حلقه فیلم برای تشویق ورزشکاران و صرف عکس گرفتن از آنها می‌نمود ولی در ۲۱ ماهی که از سن دخترک کوچکش می‌گذرد، فرصت نیافت از او عکسی بگیرد.» همچنان که این روزها داستان قرمز و آبی در ورزش ایران نماد دودستگی و رقابت است در دهه بیست نیز این تقابل بین تاج و نیرو و راستی نمود داشت. تاج به عنوان یک کلوپ وابسته به حاکمیت و نیرو و راستی به عنوان تریبون دگراندیشان هرقدر که در میدان ورزش فبیریلی را رعایت می‌کردند اما در سیاست کور، کار دست خود دادند. این صحنه‌ها هنوز در حافظه تاریخ مانده است که در روز کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که خیابان شاه‌آباد (جمهوری) مکان مرکزی برگزاری میتینگ‌ها بود زد و خوردها به اوج رسیده بود. ساعت ده صبح آن روز اهالی کوچه بعضی از اعضای باشگاه تاج را به چشم دیدند که لباس ارتشی به تن کرده و به ریاست تیمسار خسروانی سمت کوچه آسید هاشم آمده‌اند تا به باشگاه رقیب درسی تاریخی بدهند. آنها بعد از هجوم به نجاری واقع در این محله چوب‌های آنجا را غارت کرده و با همان‌ها به باشگاه رقیب (نیرو و راستی) حمله بردند. باشگاهی که گمان می‌کردند توده‌ای و دگراندیش است و در مقابل شاه‌شان ایستاده است. مهاجمین ابتدا شیشه‌های باشگاه را شکستند و سپس آنجا را به آتش کشیدند و رفتند. این بزرگ‌ترین و خونین‌ترین هجوم یک باشگاه به سمت یک باشگاه دیگر در تاریخ ورزش ایران است. خانم مهران که بعد از مرگ همسرش همه‌کاره کلوپ شده و ستاره‌های ورزش ایران را در نیرو و راستی راضی نگه داشته بود در غیاب همسرش یک مدیر داخلی هم استخدام کرده بود تا با مراجعین، یکی به دو کند و او خود به ترجمه ادبی‌اش برسد. سرهنگ بهنام مردی متأهل بود که بدبودهای باشگاه را انجام می‌داد اما او نیز ناگهان یک دل نه صددل عاشق خانم مهران شد و از او خواستگاری کرد. طبیعی بود که خانم مهران با آن همه تفکرات فمینیستی، همجنس

خود در خانه سرهنگ را بدبخت نکند و پاسخ نه به سرهنگ بدهد. سرهنگ از کلوپ رفت تا با او دیگر چشم تو چشم نشود.

منیر مهران خواهر مهندس اصفیا (رئیس سازمان برنامه) بود و در خاندان اصیل خلعتبری‌ها بزرگ شده بود. پدرش آقای خلعتبری بزرگ وقتی دید منیر با دکتر مهران پیمان زناشویی بسته‌اند منزل بسیار بزرگی را که در شاه‌آباد داشت، به داماد و دخترش بخشید و خود به شمیران و دربند کوچید و باغی و خانه‌ای در آنجا خرید. مهران خانه پدری منیر در شاه‌آباد را که سه طبقه بود، طبقه آخرش را برای سکونت برداشت و سه طبقه پایین و حیاط بزرگش را تبدیل به کلوپ کرد. کلویی که هم‌زمان با کودتا و بر اثر هجوم اوباش سومکا و تاج نابود شد. باز خدا را شکر که در روز کودتا شاگرد نجاری کوچه آسیدهاشم که دائم نیمکت‌های توی حیاط باشگاه را تعمیر می‌کرد فراست به خرچ داد و با عجله به منزل و باشگاه خانم مهران رفت و از نصرت‌خانم دو فرزند او خواست اگر آب دستشان هست زمین بگذارند و بچه‌ها را از باشگاه ببرند. نصرت، دختر و پسر مهران را بغل کرد و همراه خانم مهران از آنجا گریخت. آن روز شاگردنچار بامعرفت، نه تنها سوختن باشگاه محترم دهه بیست ایران را به چشم دید بلکه تا چشم به این سو چرخاند حریق وحشتناک بهترین تئاتر ایران با نام تئاتر سعدی را هم که در همان خیابان شاه‌آباد، روبه‌روی باغ سپهسالار قرار داشت تماشا کرد. آنجا ما‌وا و پناهگاه و محل درخشش آقای نوشین بود که عمرش را برای تعالی هنر ایران گذاشته بود و چنان اعتباری داشت که بلیت‌هایش از شش‌ماه پیش به فروش می‌رفت. منیرخانم بعد از این حمله وحشیانه ترک‌وطن کرد و در پاریس به بزرگ کردن دو یادگار مهران سرگرم شد که محصول هفت سال زندگی مشترک‌شان بود. او گاهی هم به تهران می‌آمد و به بعضی از ورزشکاران باوفای نیرو و راستی زنگ می‌زد که در رستورانی جمع شوند و یاد ایام گذشته کنند.

منوچهر مهران فوتبال را از سال ۱۳۰۸ آغاز کرد. وقتی تیم شوروی‌ها از مرز خراسان وارد مشهد شد معلم خوش‌لباس مشهدی در میدان درخشید. مردی که فقط با کوهنوردی، شکار، بیابانگردی، ورزش و مطالعه در طبیعت ارضا می‌شد چندان طول نکشید که به تقلید از بندبازان چینی و سیرک‌بازان روسی که دائم از تهران به مشهد می‌رفتند به جیملاستیک پرداخت و با همشهری‌اش دکتر بنایی کلویی دونفره درست کردند به اسم «سیرک وطن» و با راه رفتن روی طناب و حرکات آکروباتیک و ژانگولربازی، دل از مردم بردند. مخصوصا عملیات ژیمناستیک‌شان در «باغ منبع» مشهد که آب مسجد کوهرشاد از آنجا تأمین می‌شد کلی کشته مرده داشت. به ویژه بالانس زدن‌شان با یک دست آن هم روی عصا که هورا و براووی مردم را بلند می‌کرد! آن دوبا آن همه تسلطی که در شنا و نجات‌غریق داشتند، با وجود آنکه والیبال و ژیمناستیک و کوهنوردی هم می‌کردند یا در پرتاب‌ها و پرش‌ها هم دستی داشتند و نیز دوومیدانی و بوکس را هم در مشهد زیر نظر معلمان آلمانی آموخته بودند آرزوهای بزرگی در سر داشتند و وقتی مشهد را برای بلندپروازی‌های خود کوچک دیدند در سال ۱۳۱۸ عزم تهران کردند اما راه این دو رفیق در پایتخت بسیار زود از هم جدا شد. حسین رفت ینگه دنیا و اولین ایرانی شد که دکترای تعلیم و تربیت گرفت و تبدیل شد به پدر پیشاهنگی ایران اما منوچهر در تهران پاکیر شد و ابتدا در استخر منظریه چشم‌ها را خیره کرد و سپس رفت باشگاه کوهنوردی پیکار را در دل حزب پیکار باز کرد و بالاخره در ۱۵ تیر ۱۳۲۲ نشریه دو هفتگی نیرو و راستی را به عنوان ضمیمه روزنامه ایران ما منتشر کرد (بیست ورق و به بهای ۵ ریال) اتفاقاً بر جلد دورنگ اولین شماره مجله نیز طرحی از مبارزه دو ورزشکار یونان باستان بر سر تصاحب تاج زیتون چاپ کرد (برگرفته



کاریکاتور جالبی که در کیهان ورزشی به چاپ رسید